اهداف تحریم اقتصادی

دشمنان داخلی و خارجی امت اسلام و نظام سیاسی ولایی، در راستای دو هدف اصلی و مهم اقدام به اجرای بسته‌های تحریم به ویژه در حوزه اقتصادی می‌کنند:

۱- تغییر نظام ولایی: مهمترین هدف از هر گونه اعمال فشار داخلی و خارجی در هر شکلی و حوزه‌ای تغییر نظام سیاسی ولایی است. بر همین اساس، تحریم اقتصادی در راستای طرح شکست کارآمدی و تحقق ناکارآمدی نظام سیاسی است؛ زیرا با اجرای این طرح، محدودیت‌های اقتصادی توان کارآمدی نظام ولایی را کاهش داده و فشار به دولت را دو چندان می‌سازد. این گونه است که طرح راهبردی مشروعیت‌زدایی نظام سیاسی ولایی به ثمر می‌نشیند؛ زیرا اقتصاد به عنوان ستون اصلی اجتماع (نساء، آیه ۵) یکی از دو مولفه اصلی سعادت و خوشبختی مردم و اجتماع است؛ اگر اجتماعی گرفتار فقدان امنیت یا اقتصاد مقوم باشد، مشروعیت سیاسی خود را از دست می‌دهد و به طور طبیعی مردم از چنین نظامی دلسرد شده و از آن بر می‌تابند و خواهان نظام سیاسی دیگر می‌شوند که تامین‌کننده این دو مولفه و عنصر اصلی باشد. خدا در این باره می‌فرماید: هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ حَتَّی یَنْفَضُّوا؛ آنان کسانی‌اند که می‌گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند، انفاق مکنید تا پراکنده شوند.(منافقون، آیه ۷) بنابراین، راهبرد نخست در سیاست‌های تحریم اقتصادی، پراکنده کردن و سلب حمایت مردم از نظام سیاسی ولایی است. در حقیقت تحریم اقتصادی به عنوان یک ابزار نیرومند برای سلب مشروعیت سیاسی و سلب حمایت توده‌های مردم و امت از نظام سیاسی و رهبری آن به کار گرفته می‌شود؛ بنابراین، اینکه گفته می‌شود هدف از تحریم‌های اقتصادی مردم و امت نیستند، یا این که هدف تغییر رژیم سیاسی نیست، دروغی بیش نیست؛ زیرا پیامد طبیعی تحریم‌های اقتصادی و بروز ناکارآمدی اقتصادی چیزی جز فقدان مشروعیت سیاسی و در نهایت فروپاشی نظام سیاسی و اجتماع نیست؛ این گونه هم امت و هم امام ضربه می‌خورند و اجتماع اسلامی فرو می‌پاشد.

راهبرد نخست در سیاست‌های تحریم اقتصادی، پراکنده کردن و سلب حمایت مردم از نظام سیاسی ولایی است. در حقیقت تحریم اقتصادی به عنوان یک ابزار نیرومند برای سلب مشروعیت سیاسی و سلب حمایت توده‌های مردم و امت از نظام سیاسی و رهبری آن به کار گرفته می‌شود.

۲- تغییر رفتار: اگر دشمن نتوانست به هدف نخست از طریق تحریم‌ها دست یابد، دست‌کم در اندیشه هدف دومی است که همانا تغییر رفتار است. از آنجا که موفقیت نظام سیاسی ولایی در عرصه تجربه جدید حکومت می‌تواند خود سرمشق امت‌های دیگر شود، می‌بایست جلوی رفتار سیاسی نظام ولایی را گرفت و آن را تغییر داد؛ زیرا گفتمان سیاست داخلی و خارجی نظام ولایی، اجرای عدالت نسبت به همه بشریت است(حدید، آیه ۲۵) و در این میان نظام سیاسی خود را به عنوان ستون اصلی اجرای آن می‌داند(مائده، آیه ۸) و به طور طبیعی برای اجرای عدالت علیه ظالمان و مستکبران داخلی و خارجی اعلان جنگ می‌دهد.(نساء، ۷۵) اعمال و اجرای همین سیاست در صورت تمکن و قدرت اجرا از سوی نظام سیاسی ولایی(حج، آیات ۴۰ و ۴۱) موجب می‌شود تا کسانی که از این سیاست راهبردی رنج می‌برند، بسیج شده و با انواع و اقسام کارشکنی داخلی و خارجی بخواهند مواضع اصولی را تغییر دهند و رفتار جدیدی را بر نظام سیاسی ولایی تحمیل کنند که چیزی جز عقب‌نشینی از عدالت و کوتاه آمدن نسبت به مواضع اصلی و اصولی نیست که مشروعیت قرآنی و اسلامی نظام بر پایه آن سامان یافته است.

فشارهای داخلی از سوی منافقان و نفوذی‌ها و جاسوس‌های صنعتی و نظامی و اقتصادی علیه نظام سیاسی ولایی و همچنین اعمال تحریم‌های اقتصادی خارجی و مانند آنها تنها در راستای تغییر رفتار و تبدیل به وابسته‌ای گردون بر مدار مرکز استکباری و محور آن نیست بلکه این تغییرات تا آنجا ادامه می‌یابد تا ارزش‌ها و نیز ارزشمندان جابه‌جا شده و تغییر کنند و به تعبیر منافقون هدف از این تحریم‌ها چنان‌که خودشان اعلام می‌کنند، این است: یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَی الْمَدِینَةِ لَیُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ وَلِله الْعِزَّة وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَلَکِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَا یَعْلَمُونَ؛ آنها می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می‌کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند! (منافقون/۸) از نظر قرآن هر گونه کوتاهی نسبت به اصول چیزی جز تغییر ملت و آیین نیست که نظام سیاسی ولایی به هدف آن تشکیل شده است.(بقره، آیه ۱۲۰)

ازدواج؛ عامل عصمت

از نظر قرآن، برخی از کارها موجب می‌شود تا انسان به عصمت(به معنی مصون ماندن از گناه و نه عصمت مصطلح) دست یابد و از هرگونه خطا و گناه در امنیت باشد. انسان با ازدواج به امنیت ایمانی وارد می‌شود و از گناه و آتش دوزخ در امان می‌ماند. از همین رو در روایات آمده است که ازدواج حافظ دین انسان است. البته هر چه زودتر ازدواج انجام گیرد، امنیت بیشتری را موجب می‌شود. لذا در روایات گاه سخن از حفظ نصف دین و گاه دیگر حفظ دو سوم با ازدواج مطرح است.

رسول اکرم(صلی الله علیه‌وآله) فرمودند: من تزوج فقد احرز نصف دینه؛ هر کس ازدواج کند نیمی از دینش را باز یافته است. (شیخ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، آل البیت، ج ۲۰، ص ۱۴)

آن حضرت(ص) همچنین درخصوص ازدواج در آغاز جوانی فرمودند: ما من شاب تزوج فی حداثة سنه الا عج شیطانه یا ویله عصم منی ثلثی دینه؛ هر کس در ابتدای جوانی ازدواج کند شیطان فریاد می‌کند:ای وای، دو سوم دین خود را از شر من حفظ کرد.(همان)

از نظر قرآن، نوعی عصمت و روحیه پرهیز از گناه با ازدواج دائم تحقق می‌یابد که حتی با ازدواج موقت به دست نمی‌آید. از این رو خدا از نکاح دائم به‌عنوان عصمت تعبیر کرده و فرموده است: وَلَا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ؛ پایبند و نگهدارنده زنان کافر نباشید. (ممتحنه، آیه ۱۰)

عصام در لغت به معنای پیمان، بند، محافظ و نگه‌دارنده آمده است. شیخ طبرسی در مجمع‌البیان و علامه طباطبایی در المیزان آورده‌اند که «عِصَم» جمع عصمت، در آیه قرآن کنایه از نکاح دائم است؛ زیرا مِعصَم که جمع آن «معاصِم» است به معنای قسمتی از مچ است که زنان، النگو را در آن می‌اندازند. این کار از آنجا که باعث بقا و ماندگاری النگو در دست است و حفظ دائمی آن می‌شود، به عصمت تعبیر شده است.

ازدواج دائم نیز این‌گونه است. بنابراین از نظر قرآن ازدواج دائمی همانند بند و بستی است که موجب حفاظت و نگهداری دائمی شخص و دوری وی از گناه می‌شود؛ زیرا هر یک از همسران از طریق همسر خویش نیازهای جنسی خود را برطرف کرده و از آلودگی و زنا و گناه محافظت می‌شوند.

نیاکان پرستی و نیاکان دوستی از دیدگاه قرآن

کریم رزمجو

ملی پرستی افراطی نمادی از نیاکان پرستی به جای حق پرستی است؛ به طوری که مدعیان عقلانیت و فرهنگ، به جای افکار و رفتار عقلانی و عقلایی، چنان گرفتار این پدیده می‌شوند که همه ابعاد زندگی آنان را موجی از خرافات و سنت‌های بیهوده و باطل در بر می‌گیرد. آنان با ظاهری موجه و گاه در اوج رفاه و آسایش، چنان فرحناک و بدمستانه رفتارهای جاهلی بی‌خردانه با نادانی تمام انجام می‌دهند که اقوام وحشی بی تمدن در برابر آنان، در سطح عالی از فرهنگ و مدنیت جلوه می‌کنند. آنانی که دم از تمدن و فرهنگ و مدنیت می‌زنند گاه رفتارهای بسیار خشونت‌آمیز و ددمنشانه چون گاوبازی اسپانیایی و خروس جنگی ایرانی از خود بروز می‌دهند که وحوش جنگل نیز انجام نمی‌دهند؛ زیرا خشونت وحوش برای حفظ بقای خود و نسل است، نه تفریح و آزار و اذیت حیوانات و جانداران بی‌زبان.

آموزه‌های قرآنی، ضمن تایید وطن دوستی به هر معنا و مفهوم ظاهری و عرفانی آن و نیز تشویق سخنان و رفتار محبت آمیز و علاقه مندی نسبت به نیاکان همچون فرزندان، با نگرش انتقادی، به آسیب شناسی اهتمام افراطی به نیاکان و تقلید کور کورانه از هر سنت و آدابی از آنها پرداخته است. نگرش قرآنی مبتنی بر فلسفه الهی زندگی و اهداف آن سامان یافته و سبک زندگی و سلوک رفتاری آدمی را در این چارچوب تبیین می‌کند. این نگرش قرآنی، همراه با عقلانیت عاطفی است و از نگرش فاقد عواطف پرهیز شده است؛ زیرا همان طوری که عقلانیت، بخشی از هویت انسانی است عواطف نیز بخشی از روان و ذات هویتی آدمی است که غیرقابل انفکاک از هویت اوست؛ چرا که این امور جزو لوازم ذات انسانی است. بنابراین، در نگرش قرآنی، با ملاحظه دو عنصر عقلانیت و عواطف انسانی، مسئله نیاکان مورد تحلیل، تبیین قرار گرفته و توصیه‌هایی در قالب بایدها، نبایدها، شایدها و نشایدها مطرح شده است:

نیاکان دوستی یا نیاکان پرستی؟!

از نظر آموزه‌های قرآن، پرستش و عبادت تنها مخصوص خدا است(ذاریات، آیه ۵۶؛ اعراف، آیه ۷۳؛ رعد، آیه ۳۶)؛ بنابراین، نمی‌توان و نمی‌بایست کسی دیگر غیراز خدا را پرستید و عبادت کرد و یا شریکی برای خدا در عبادت قرار داد. از همین رو عبادت هر کسی چون انسان‌ها از جمله حضرت عیسی بن مریم (مائده، آیات ۷۲ و ۷۳)، یا فرشتگان(سباء، آیه ۴۰)، یا جنیان(سباء، آیه ۴۱)، یا ستارگان(نمل، آیه ۲۴ تا ۲۶؛ انعام، آیات ۷۴ تا ۷۸)، یا جانوران، یا بتان چوبی و سنگی و مانند آنها(نوح، آیه ۲۳) در هر شکل و قالبی بطور مستقل یا شریک حرام و گناه عظیم دانسته شده است.(لقمان، آیه ۱۳)

البته برخی از انسان‌ها، به جای خدای خالق و رب العالمین، هواهای نفسانی خویش را می‌پرستند و به آن سجده اطاعت می‌برند و هر چه هواها و خواهش‌های نفسانی بخواهد همان را انجام می‌دهند: أَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؛ آیا دیدی کسی که هواهایش را معبود و اله خود قرار داد. (جاثیه، آیه ۲۳؛ فرقان، آیه ۴۳)

خدا در آیات قرآن به مردم هشدار می‌دهد که حتی در محبت نیز افراط نکنند؛ زیرا گاه محبت افراطی نسبت به کسی یا چیزی آدمی را گمراه می‌کند؛ زیرا محبت چیزها موجب کری و کوری انسان می‌شود و پرده‌ای بر دیدگان قلب می‌افکند به طوری که جز محبوب نمی‌بینند و فرمان او نمی‌شنوند. خدا می‌فرماید: برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی برای او برمی گزینند و آنها را چون محبت و دوستی خدا دوست می دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند. کسانی که با برگزیدن بتها به خود ستم کرده؛ اگر می دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیروها از آن خداست و خدا سخت کیفر است. آن‌گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده کنند و میانشان پیوندها بریده گردد.(بقره، آیات ۱۶۵ و ۱۶۶)

پس انسان نباید بطور استقلالی یا شراکت، چیزی را جز خدا معبود خویش قرار دهد؛ بلکه این تنها خدا است که معبود انسان است. از همین رو، هر گونه محبت افراطی یا پرستش نیاکان مردود و گناه دانسته می‌شود.

نگرش انتقادی به آیین نیاکان

روش قرآن نسبت به فرهنگ‌های اقوام بر این است که هر چیز را در قالب اسلام قرار می‌دهد تا دانسته شود چه اندازه مطابق یا غیرمطابق با آن است. در حقیقت اسلام، معیار داوری و سنجش ارزشی هر چیز فرهنگی است که از اقوام بجا مانده است. از آنجا که اصول اسلامی مطابق با فطرت تبدیل ناپذیر است(روم، آیه ۳۰) بطور طبیعی همواره عقل و نقل، یکدیگر را تایید می‌کنند و شریعت منقول با شریعت معقول یکتا و یگانه است.(همان) از همین رو خدا به نقل از اهل دوزخ بیان می‌کند که اگر دوزخیان هر یک از عقل و نقل را پذیرفته بودند، رستگار می‌شدند؛ زیرا حجت باطنی و حجت ظاهری یک حقیقت را بیان می‌کنند که همان شریعت اسلام در طول تاریخ بشریت است.(ملک، آیه ۱۰؛ شوری، آیه ۱۳؛ آل عمران، آیات ۱۹ و ۸۵)

بر همین اساس، قرآن وقتی به مسائل بیع توجه می‌کند، خرید و فروش در قالب بیع را تجویز و در قالب ربا را انکار می‌کند(بقره، آیه ۲۷۵)؛ زیرا عقل فطری نیز ربا و سود آن را ظلم و ستم به دیگران و مانع جدی در سر راه گردش سالم سرمایه و ثروت و بهره مندی همگانی از ثروت‌ها و نعمت‌های الهی می‌داند که حجت ظاهری و نقل، آن را مانع دانسته است.

براساس آموزه‌های قرآن، آیین و سبک زندگی نیاکان که در قالب خرده فرهنگ بومی یا فرهنگ کلان ملی تجلی یافته است، باید به آموزه‌های وحیانی عرضه شود تا معلوم گردد تا چه اندازه مطابق اصول اسلام و داده‌های عقلی و نقلی است و تا چه اندازه مخالفت دارد. پس مواردی که نادرست و غیرمطابق است، مطرود دانسته و عمل به آن منع می‌شود؛ اما مواردی که مطابقت دارد، مجوز بقا به آن داده می‌شود و با امضا و تایید از سوی شارع مقدس امکان حفظ آن سنت و آیین فراهم می‌آید.

شیوه همه پیامبران درطول تاریخ بشریت این گونه بوده است که فرهنگ‌ها و آیین‌های بشری را به اسلام و شرایع آن عرضه می‌داشتند و براساس آن به قبول و رد سنت و آیینی می‌پرداختند.

از نظر قرآن، همان طوری که تفاوت‌های جنسیتی را نمی‌توان منکر شد (زخرف، آیه ۱۸؛ نساء، آیه ۳۴)، همچنین نمی‌توان منکر تفاوت‌های قومیتی یا فرهنگی شد.(حجرات، آیه ۱۳) با این همه، همواره معیار و چیزی جز تقوای الهی نیست که بیانگر کرامت اکتسابی انسان‌ها است.(همان) به سخن دیگر، هر چیزی را در چارچوب معیارهای الهی اسلام باید سنجید و برای آن ارزش گذاری کرد و عناوین ارزشی چون حق و باطل، خوب و بد و زشت و زیبا را برای آن تعیین نمود.

بر همین اساس، قرآن، هر گونه فرهنگ‌ها و آیین‌های مطابق با اصول الهی اسلام و شرایع آن را تجویز می‌کند و خواهان بهره مندی فرزندان از آیین‌های نیک نیاکان می‌شود؛ چنانکه خدا در آیات قرآن بیان می‌کند که آیین‌های توحیدی شرایع ابراهیمی، نوحی، موسوی و عیسوی آیین‌هایی است که سزاوار و شایسته تقلید و استمرار است؛ زیرا اسلام چیزی جز تصدیق همان‌ها نیست.(بقره، آیات ۹۱ و ۹۷؛ مائده، آیه ۴۶؛ صف، آیه ۶) آیین نیاکانی چون حضرت ابراهیم(ع) به سبب مطابقت با عقل و نقل همان شرایع الهی است که خدا از مردمان خواسته مطابق آن عمل کنند تا بتوانند با بهره‌گیری از هدایت‌های آن از شرایط سخت دنیا به سلامت عبور کنند.(بقره، آیه ۳۷)

خدا در قرآن، حضرت ابراهیم(ع) را به این امر می‌ستاید که مطابق آیین نیاکان خویش حضرت نوح(ع) عمل کرده و از شیعیان وی در فلسفه و سبک زندگی بوده و از او بدرستی پیروی می‌کرده است.(صافات، آیات ۷۵ تا ۸۳). در مقابل، نسبت به آیین نیاکانی که بر خلاف آیین حضرت نوح(ع) بوده تبری جسته است؛ چنانکه حضرت ابراهیم(ع) از آیین عمویش آزر که به جای خداپرستی به فرهنگ بت‌پرستی و آیین آن رو آورده بود، انتقاد کرده و از آن تبری جسته است.(زخرف، آیه ۲۶؛ انعام، آیه ۷۴؛ توبه، آیه ۱۱۴)

شریعت قرآنی نیز آیین حج ابراهیمی را به عنوان یک آیین امضا و اجرایی کرده است تا نشان دهد که آیین‌هایی که مطابق عقل و نقل است همواره مورد تایید و امضا است.(بقره، آیات ۱۲۷ و ۱۲۸؛ مائده، آیه ۹۷)

از نظر قرآن، آیین قرآنی اسلام چیزی جز آیین اسلام حضرت ابراهیم(ع) نیست؛ از همین رو بارها با واژه « مِلّة إبْرَاهِیمَ» (بقره، آیات ۱۳۰ و ۱۳۵؛ نساء، آیه ۱۳۵؛ انعام، آیه ۱۶۱؛ نحل، آیه ۱۲۳) از آن به عنوان آیین ابراهیمی یاد کرده که به سبب «صراط مستقیم» و «حنیف» یعنی به دور از هر گونه کژی و تحریف و افراط و تفریطی بودن، باید مورد تقلید قرار گیرد؛ و در سبک زندگی به کار رود. از نظر قرآن هر گونه مخالفت با آیین و ملت ابراهیمی حنیف به معنای سبک مغزی و بی‌خردی است؛ زیرا آیین ابراهیمی شریعتی است که آموزه هایش مطابق عقل و نقل وحیانی است. خدا در قرآن می‌فرماید: وَمَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلّة إبْرَاهِیمَ إلّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا وَإنّهُ فِی الآخِرة لَمِنَ الصّالِحینَ؛ و چه کسی جز آنکه به سفاهت و سبک مغزی گراید، از ملت و آیین ابراهیم روی برمی‌تابد؛ و ما او را در این دنیا برگزیدیم؛ و البته در آخرت نیز از شایستگان خواهد بود. (بقره، آیه ۱۳۰)

حضرت یعقوب (ع) نیز آیین نیاکان خویش را که مطابق اسلام است، امضا کرده و فرزندان را به آن آیین سفارش می‌کند(بقره، آیه ۱۳۳) و حتی حضرت یوسف(ع) از فرزندان ایشان می‌فرماید: من آیین قومی را رها کرده ام که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرت هستند؛ و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده ام؛ برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم. این آیین الهی از فضل و عنایت خدا بر ما و بر مردم است؛ ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.(یوسف، آیه ۳۷ و ۳۸)

ایشان در ادامه با اشاره به بی‌محتوایی و بی‌معنایی آیین‌های دیگر عبادی به نقد عقلانی آن می‌پردازد و می‌فرماید آنچه را که با نام گذاری بر امور بی‌معنا می‌پرستید در حقیقت خلاف عقلانیت است؛ زیرا گویی انسان با قوه خیال، موجودی را که به جای تخم از آتش خویش به دنیا می‌آید تصور و ترسیم کرده و برای آن نام ققنوس بگذارد و سپس برای آن صفاتی را بیان کند و آنگاه درباره آن صفات ققنوس با یکدیگر بحث و مجادله کنند؛ اصولا وقتی اصل ققنوس افسانه و اسمی بی‌مسما و نامی بی‌حقیقت و واقعیت خارجی است، مجادله درباره صفات آن بیهوده است. کسانی که برای خدا شریک قرار می‌دهند، دو کار غیرعقلانی دست کم انجام می‌دهند: نخست آنکه به جای یک پروردگار و مالک برای خودشان ارباب و پروردگارهای گوناگونی انتخاب می‌کنند که هر یک با هم در تضاد هستند و خواسته‌های متضاد و گاه متناقضی دارند و انسان را سرگردان و سردرگم می‌کنند(یوسف، آیه ۳۹)؛ دوم اینکه نام‌هایی بی‌مسما را به عنوان معبود قرار می‌دهند که هیچ حجت عقلانی و سلطه عقلی بر آن حاکم نیست.(یوسف، آیه ۴۰) پس عقل و نقل با چنین آیین نیاکانی در تضاد و تقابل است و نمی‌توان از چنین آیین نیاکانی پیروی کرد.

پیامبران، برای مبارزه با آیین‌های باطل نیاکان که به شکل تقلیدی و سنتی در جوامع در قالب فرهنگ و آداب و رسوم شفاهی در جریان است، تنها به بیان نواقص عقلی و عقلایی آن آیین‌ها اکتفا نمی‌کردند، بلکه همان طوری که به نقد و نقض آن آیین می‌پرداختند، به جنبه‌های مثبت فرهنگ و آیین اسلامی برخاسته از عقل و نقل نیزاشاره می‌کردند تا نشان دهند که فضیلت آیین اسلامی با منابع عقلی و نقلی معتبر بر دیگر آیین‌ها چیست. با نگاهی گذرا به آیات قرآن می‌توان موارد بسیاری را یافت که پیامبران در روش مبارزه و نفی آیین باطل تنها به بیان جنبه‌های منفی آنها بسنده نمی‌کردند بلکه جنبه‌های مثبت آیین الهی نیاکان را گوشزد می‌کردند که با منبع عقل و نقل معتبر بوده است.(یوسف، آیات ۳۷ تا ۴۰؛ زخرف، آیه ۲۲؛ شعراء، آیات ۷۱ تا ۷۶؛ قصص، آیات ۳۶ و ۳۷)

از روش‌های برخورد و شیوه‌های انتقادی پیامبران نسبت به آیین‌های نیاکان می‌توان به دعوت پیامبران به آگاهی و خردمندی، در مقابل سنّت‌گرایی مشرکان و آیین تقلیدی آنان از نیاکان خوداشاره کرد؛ روشی که بازتاب‌دهنده بهره‌گیری از فطرت عقلانی و بیدارسازی آن در راستای تفکیک آیین‌های باطل نیاکان از آیین‌های حق است.(بقره، آیه ۱۷۰؛ یوسف، آیات ۳۷ تا ۴۰؛ مائده، آیه ۱۰۴؛ انعام، آیه ۱۴۸)

از نظر قرآن، نمی‌توان رفاه و برخورداری نیاکان از آسایش و نعمت را مبنایی برای حقانیت آنان دانست؛ زیرا خدا نعمت‌هایی را به افراد و جوامع می‌دهد تا به وسیله آنها گرفتار فتنه و آزمون الهی شوند. بسیاری از نیاکان برخوردار از نعمت‌ها به سبب رفتار غیراسلامی و گناهان گوناگون دچار عذاب استیصال و نابودی شده و به دوزخ رفتند؛ چنانکه فرعونیان و ثمودیان و عادیان و مانند آنها با همه باغ‌ها و بوستان‌ها و قصرهای بزرگ گرفتار غضب الهی و نابود شدند.(فجر، آیات ۷ تا ۱۷؛ دخان، آیات ۲۵ تا ۳۱)

از نظر قرآن تقلید کورکورانه از نیاکان به دور از ارزیابی و تحلیل آیین و سبک زندگی آنان در چارچوب عقل فطری و نقل وحیانی، می‌تواند همان مشکلات و مصیبت‌هایی را بر جوامع بشری وارد سازد که بر آنان وارد ساخته است. از نظر قرآن، شرک ورزی نیاکان‌اشراف فرعونی، عامل تقلید کورکورانه‌اشراف فرعونی زمان موسی(ع) از خود آنها بوده است که خود عامل نابودی خود آنها شده است.(یونس، آیات ۷۷ و ۷۸؛ قصص، آیات ۳۲ تا ۳۶)

بنابراین، نمی‌توان هر آیین از نیاکان را پذیرفت و آن را سرمشق و شیوه زندگی و رفتاری خود قرار داد؛ بلکه تنها آیین‌هایی را باید تایید و امضا کرد که ریشه در عقل و نقل معتبر داشته باشد؛ چنانکه آیین حنیف حضرت ابراهیم(ع) این گونه است و خود آن حضرت (ع) نیز از آیین نیای اعلای بشریت یعنی حضرت نوح(ع) پیروی کرده و از شیعیان حضرت نوح(ع) به شمار می‌رفت چنانکه گفته شد.

از نظر قرآن، چنین نیاکانی برتر و دارای فضیلت هستند و باید هر انسانی، آنان را بزرگ شمارد و از آیین آنها تقلید و پیرو کند و خود را پیرو سنت‌ها و فرهنگ‌های چنین نیاکانی بداند.(انعام، آیات ۸۳ تا ۸۷؛ مریم، آیه ۵۸) البته همواره ملاک همان مطابق عقل فطری و نقل معتبر است؛ زیرا هر سنتی حتی اسلامی را باید به این دو معیار عرضه کرد تا معلوم شود جزو بدعت‌ها یا خرافات نباشد.(ملک، آیه ۱۰)

به هر حال، پیروی از نیاکان و آیین و فرهنگ آنان زمانی درست و صحیح است که بر دو ملاک اصلی عقل فطری و نقل معتبر عرضه و ارائه شود؛ و گرنه هر نوع آیین و فرهنگی غیراز این، ارزش آن را ندارد که انسان به آن دلبسته شده و براساس آن رفتار و سبک زندگی خود را شکل دهد؛ زیرا بسیاری از آیین‌ها چیزی جز سفاهت و سبک مغزی یا نام‌های بی‌هویت و بی‌معنا یا افکار خیالی و موهوم یا رفتاری خرافی و ضد انسانی نیست که باید از آنها پرهیز کرد و به عنوان خرافات و باورها و رفتارهای نابهنجار به دور انداخت.

از نظر قرآن تقلید کورکورانه از نیاکان به دور از ارزیابی و تحلیل آیین و سبک زندگی آنان در چارچوب عقل فطری و نقل وحیانی، می‌تواند همان مشکلات و مصیبت‌هایی را بر جوامع بشری وارد سازد که بر آنان وارد ساخته است.

قرآن، هر گونه فرهنگ‌ها و آیین‌های مطابق با اصول الهی اسلام و شرایع آن را تجویز می‌کند و خواهان بهره‌مندی فرزندان از آیین‌های نیک نیاکان می‌شود

روش قرآن نسبت به فرهنگ‌های اقوام بر این است که هر چیز را در قالب اسلام قرار می‌دهد تا دانسته شود چه اندازه مطابق یا غیرمطابق با آن است.

اضطرار چیست و مضطر واقعی کیست؟

یکی از آیات معروف و مشهور در میان مردم آیه‌ای است که برای شفای بیماری و رهایی از گرفتاری‌ها بارها و بارها خوانده می‌شود. در این آیه آمده است: أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ؛ یا کیست آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری و زشتی را برطرف می‌گرداند. (نمل، آیه ۶۲)

با نگاهی به سیاق آیه می‌توان دریافت که مصداق اضطرار واقعی و مضطر واقعی امری و کسی دیگر است.

توضیح اینکه واژه اضطرار از «ضرر» گرفته شده است. ضرر به معنای زیان، خسارت، سختی، تنگنا، کمبود، بد حالی و مانند آن است. واژه «ضرورت» از همین ریشه نیز به معنای ناچاری و گرفتاری و امری که چاره‌ای از آن نیست و امر لازم مانند نیازمندی‌های زندگی به کار رفته است.

واژه اضطرار از باب افتعال به معنای بی‌اختیار، مجبور، ناگریز و نیاز به‌کار می‌رود. حالت اضطراری حالت غیرطبیعی و بحرانی است که شخص بدان گرفتار می‌شود. به عنوان نمونه کمبودهای غذایی موجب اضطراری است که شخص ممکن است هنگام گرفتارشدن در مخمصه نیاز، اقداماتی را انجام دهد که در حالت عادی مجاز به انجام آن نیست، مانند خوردن مردار در حالت اضطراری که احتمال مرگ است. البته حالت اضطراری به عنوان حالت فوق‌العاده احکام ثانوی را اقتضا می‌کند که غیر از احکام اولی است؛ این‌گونه است که حرام، مباح نه حلال می‌شود؛ یعنی شخص به میزان نیاز در یک محدوده معین و محدود، مجاز به انجام حرامی چون مردارخوری می‌شود؛ زیرا «الضرورات تبیح بقدرها؛ ضرورت به اندازه ضرورت چیزی را مباح و مجاز می‌سازد.»

در آیات قرآن از احکام ثانوی در حالت اضطرار سخن به میان آمده است. (مائده، آیه ۳؛ انعام، آیه ۱۴۵؛ بقره، آیه ۱۷۳؛ رعد، آیه ۱۱۵)

اما با نگاهی به آیه مورد بحث معلوم می‌شود که این حالت اضطراری و گرفتاری، درباره قحطی یا بیماری و مانند آنها از اموری شخصی زندگی نیست، بلکه مرتبط با امر خلافت الهی انسان بر اجتماع است. خدا پس از اینکه داستان پیامبران را نقل می‌کند، در ادامه می‌فرماید: قُلِ الْحَمْدُلله وَسَلَامٌ عَلَی عِبَادِهِ الّذِینَ اصْطَفَی الله خَیْرٌ أَمّا یُشْرِکُونَ؛ بگو سپاس برای خداست و درود بر آن بندگانش که آنان را برگزیده است. آیا خدا بهتر است یا آنچه با او شریک می‌گردانند (نمل، آیه ۵۹) به این نمونه دیگر اشاره می‌کند و می‌فرماید: أَمّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاءَ الارْضِ أَإِلَهٌ مَعَ الله قَلِیلًا مَا تَذَکّرُونَ؛ یا کیست آن کس که گرفتار و درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می‌پذیرید. (نمل، آیه ۶۲)

بنابراین، اضطراری که از آن سخن به میان آمده است، فقدان خلیفه و خلافت برگزیدگان خدا بر زمین است. این همان اضطرار واقعی است که خواهان برطرف شدن آن هستند؛ زیرا با فقدان خلیفه الهی بر زمین، عدالت که ماموریت همه پیامبران بود(حدید، آیه ۲۵) اجرایی نمی‌شود؛ چنانکه امر به معروف و نهی از منکر، نماز و دیگر حدود الهی اقامه نشده و ظالمان و مستکبران دفع نمی‌شوند. (حج، آیات ۴۰ و ۴۱) چنانکه بدون آن امنیت و آرامش فراهم نمی‌شود (نور، آیه ۵۵)

پس، از منظر قرآن، اضطرار واقعی فقدان خلیفه و خلافت الهی است و آنچه موجب می‌شود مردم دست به دعا شوند، برطرف شدن این اضطرار است تا با حضور خلیفه و خلافت الهی، سلامت دین و دنیا و سعادت دو سرا تامین و تضمین شود. پس اضطرار واقعی فقدان خلیفه الهی و مضطر واقعی خلیفه و مردم خلیفه خواهی هستند که در انتظار آن خلیفه و خلافت هستند. از همین رو، گفته می‌شود که مضطر واقعی امام زمان(عج) است و اضطرار واقعی نیاز مردم به حکومت و خلافت آن حضرت است که ان‌شاءالله به زودی خدا تعجیل کرده و این اضطرار برداشته و کشف شود.

چراغ راه

محبوب‌ترین کارها

عن ابن مسعود قال: سألت رسول‌الله(ص): ای الاعمال احب الی‌الله عزوجل؟ قال: الصلاةُ لوقتها، قلت: ثم ای شیئ؟ قال: برالوالدین، قلت: ثم ای شیئ؟ قال: الجهاد فی سبیل‌الله.

ابن مسعود می‌گوید: از پیامبر گرامی اسلام(ص) سوال کردم: محبوب‌ترین کارها پیش خدا کدام است؟ فرمود: نماز در وقت خودش. گفتم: بعد از آن چه چیز؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر. گفتم: بعد از آن چه چیز؟ فرمود: جهاد در راه خدا. (۱)

---

(۱) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۷۰

حکایت خوبان

صدر نیکی‌ها

مردی خدمت پیامبر گرامی(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! به چه کسی نیکی کنم؟ حضرت فرمود: به مادرت. عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، سوال کرد: سپس به چه کسی؟ حضرت فرمود: به پدرت. (۱)

همچنین آن حضرت در روایتی دیگر می‌فرماید: به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند، از زنان مردم چشم‌پوشی کنید تا دیگران نسبت به زنهای شما چشم‌پوشی کنند. (۲)

---

(۱) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۹

(۲) کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۶۶

پرسش و پاسخ

آثار وضعی اذیت پدر و مادر

پرسش:

براساس آموزه‌های وحیانی، اذیت و آزار پدر و مادر چه آثار وضعی در این دنیا به همراه دارد؟

پاسخ:

پیشوایان دینی، نافرمانی و آزار به پدر و مادر را در کوتاهی عمر موثر دانسته، چنانکه نیکی و احترام به آن دو را سبب طول عمر یاد کرده‌اند؛ ازجمله، امام رضا(ع) می‌فرماید: «پناه می‌بریم به خداوند از گناهانی که در نابودی شتاب، و مرگ‌ها را نزدیک، و خانه‌ها را ویران می‌کنند و آنها عبارتند از: قطع رحم، آزردن و نافرمانی پدر و مادر، و واگذاردن احسان و نیکی». (اصول کافی، ج ۴، ص ۱۸۴)

برای آگاهی از اثر وضعی اذیت پدر و مادر، به سراغ نمونه‌ای در تاریخ می‌رویم: نقل شده که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله علیه و آله بر بالین جوانی که در حال احتضار بود، حاضر و شهادتین را به او تلقین کرد، ولی جوان نتوانست آن را بگوید. حضرت پرسید: آیا او مادر دارد؟ زنی که نزد او بود عرض کرد: بلی، من مادر او هستم. فرمود: آیا بر او غضبناکی؟ گفت: شش سال است با او حرف نزدم. پیامبر رحمت صلی‌الله علیه و آله از او تقاضا کرد که از جوانش راضی شده و از او درگذرد، مادر نیز تقاضای حضرت را پاسخ داد و به محض رضایت، زبان جوان به کلمه توحید باز شد. (گناهان کبیره، عبدالحسین دستغیب، ج ۱، ص ۱۲۸)

ناگفته نماند که مکافات عمل هم در دنیا و هم در آخرت وجود دارد، با این تفاوت که مکافات در دنیا نسبت به آخرت بسیار کم‌رنگ‌تر است.

به قول مولوی:

این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید نداها را صدا

گرفتاری‌های گوناگونی که در دنیا دامنگیر آدمی می‌شود، گاهی مکافات عمل، و گاهی برای امتحان است و برای بعضی مایه و پایه ترقی و تکامل و افزونی پاداش است.

این درحالی است که در آموزه‌های وحیانی احسان به پدر و مادر و جلب رضایت آنان از جهاد در راه خدا بالاتر توصیف شده است، در یک روایتی از رسول گرامی اسلام(ص) آمده است که مردی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول‌الله پدر و مادر پیری دارم که به خاطر انس با من مایل نیستند به جهاد در راه خدا بروم، رسول خدا(ص) فرمود: پیش پدر و مادرت بمان، قسم به آنکه جانم در دست اوست، انس یک روز آنان با تو از جهاد یک سال بهتر است. (بحارالانوار، ج ۷۴، ص۵۲)

همچنین در روایتی دیگر پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌فرماید: هر فرزند نیکوکاری که با مهربانی به پدر و مادرش نگاه کند، درمقابل هر نگاه، ثواب یک حج کامل مقبول به او داده می‌شود. سوال کردند، حتی اگر روزی صدمرتبه به آنها نگاه کند؟ فرمود: آری خداوند بزرگتر و پاک‌تر است. (همان، ص ۷۳)

در روایتی دیگر حنان بن سدیر می‌گوید: در حضور امام صادق(ع) بودیم که میسر هم درمیان ما بود، از رابطه خویشاوندی سخن به میان آمد، امام صادق(ع) فرمود: ای میسر چند بار اجل و مرگ تو فرا رسیده و هربار خداوند آن را به‌خاطر صله رحم با خویشاوندانت تاخیر انداخته است، اگر می‌خواهی خداوند عمر تو را زیاد کند به پدر و مادرت نیکی کن. (همان، ص ۸۴)

سلوک عارفانه

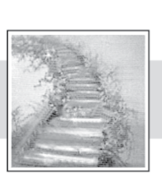

مالکیت اعتباری، قدرت حقیقی به حساب نمی‌آید

(بدان ای سالک راه خدا!) انسان فطرتاً طالب کمال است و جوهره خلقت او آمیخته با این گرایش سازنده و الهی است. لذا قدرت را نوعی کمال دانسته و به دنبالش می‌رود. اما یک اشتباه در تشخیص مصداق قدرت واقعی، او را از راه کمال و سعادت بیرون کرده و به وادی حب به مال و جاه می‌کشاند. چرا که فکر می‌کند مال یا جاه برای او قدرت می‌آورد. این شبهه مصداقی بر اثر توهم نسبت به مال و جاه پیش می‌آید، یعنی انسان با خود خیال می‌کند که مال برایش قدرت‌آفرین است، لذا به دنبال مال و تجمع ثروت می‌رود. حال آنکه این طور نیست و ملکیت اعتباری نسبت به امور مادی، هیچ‌گاه برای انسان قدرت حقیقی نمی‌آورد. (۱)

---

(۱) رسائل بندگی (حب به دنیا)، آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی(ره)، ص ۲۹۸

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maaref@kayhan.ir